



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان در این بود که آیا در باب بیع حقوق می توانند به عنوان ثمن واقع شوند یا نه؟ درباره حقوق بحث بسیار است لذا ما کلام امام(ره) را به عنوان محور بحث قرار می دهیم و درباره اش بحث می کنیم ، امام(ره) در ص ۳۸ از جلد اول کتاب البیع فرموده اند : « و أما الحقوق ففيها جهتان من البحث ؛ الاولى : فی ماهياتها و أقسامها و أحكامها علی سبيل الإحمال . الثانية : فی صحّة جعلها عوضاً أو معوضاً » .

بعد ایشان می فرمایند ؛ لا إشكال در اینکه حق یک ماهیت اعتباریه دارد (قبلاً ما موجودات را به چهار قسم واجب و جوهری و عرضی و اعتباری تقسیم کردیم) و در زندگی بشر موجودات اعتباری فراوانی وجود دارد یعنی عقلاء و یا شرع برای تنظیم امور زندگی اعتباراتی نظیر ملکیت و زوجیت و غیره اعتبار کرده اند مثلاً عقلاء برای نظم و ترتیب در گردش ثروت سکه ای بر اسکناس می زنند تا ارزش معینی پیدا کند در حالی که اسکناس کاغذی بیش نیست اما اعتباراً ارزش کذایی را پیدا کرده است .

مطلب دوم این است که حق دارای ماهیت و معنای وسیعی می باشد منتهی مصادیق متعددی دارد یعنی گاهی حق متعلق به عین است و گاهی متعلق به منفعت است و گاهی متعلق به امور دیگری می باشد ولی معنای آن یک چیز بیشتر نیست .

بعضی از حقوق قابل إسقاط هستند ولی بعضی دیگر قابل إسقاط نیستند و یا بعضی ها قابل نقل هستند ولی بعضی دیگر قابل نقل نیستند و امثال ذلک که تمام اینها باعث نمی شوند که معنای حق متعدد باشد بلکه حق مشترک معنوی است یعنی یک معنا بیشتر ندارد منتهی مصادیقش متعدد است لذا کسانی که فکر کرده اند یک مصادق واحد همان مفهوم حق است دچار اشتباه مصادق بر مفهوم شده اند ، این هم مطلب دیگری بود که حضرت امام(ره) فرموده بودند که به عرضتان رسید .

مطلب دیگر این است که بین حق و حکم چه فرقی وجود دارد؟ عده ای گفته اند که حکم همان جعل شرعی از ناحیه شارع است که متعلق به عمل مکلف اقتضاءً أو تخییراً می باشد ، اقتضاء یعنی اینکه اگر حکم مقتضی فعل در حد لزوم باشد می شود واجب و اگر مقتضی فعل در حد غیر لزوم باشد می شود مستحب و اگر مقتضی ترک در حد لزوم باشد می شود حرام و اگر مقتضی در حد غیر لزوم باشد می شود مکروه و تخییراً یعنی اینکه مباح می باشد بنابراین هر حکمی که از جانب شارع صادر می شود یا مقتضی اقتضاء است و یا مقتضی تغییر .

اما در تعریف حق خیلی بحث شده و نوعاً گفته اند یک نوع سلطنتی است از شخص که متعلق بر شخص یا عین می باشد ، از جمله کسانی که حق را به سلطنت تعبیر کرده سید فقیه یزدی در حاشیه مکاسب می باشد که البته گاهی حق همین است مثل حق التجیر .

شیخ موسی نجفی خوانساری در منیة الطالب فی تقریرات بحث مکاسب میرزای نائینی نیز حق را به سلطنت تعبیر کرده و فرموده که ما سه نوع سلطنت داریم ؛ یکی سلطنت خیلی قوی که همان ملکیت بر عین است و بعد یک مرتبه پائین تر سلطنت بر منفعت است و بعد پائین تر از این دو سلطنت بر حق می باشد مثل حق التجیر و امثال آن ، خلاصه اینکه ایشان نیز حق را به سلطنت تعبیر کرده است .

شیخ محمد تقی شیرازی در حاشیه مکاسب و آقای حکیم در نهج الفقاهة که حاشیه بر مکاسب است نیز حق را به سلطنت تعبیر کرده اند اما حضرت امام(ره) قبول ندارند که حق در همه جا به معنای سلطنت باشد و ما نیز این مطلب را قبول نداریم .

به نظر بنده درباره حقوق اینطور باید بحث کرد ؛ ما یک حق تکوینی و یک حق تشریحی داریم ، حقوق تکوینی در نظام هستی بسیار مهم می باشند مثلاً خود پروردگار حق تعالی می باشد ، ما در اسلام و فرهنگ قرآن و آثار اهل بیت (ع) دو عنوان داریم یکی حکم و دیگری حق و عنوان حق یک عنوان برجسته و خاصی است و حالا اینکه کجا این حق جلوه می کند را عرض خواهیم کرد .

اولین عنوان حق این است که؛ «بالحق قامت السماوات و الارض» و اگر به معجم مفهرس بحار الانوار نیز مراجعه کنید خواهید دید که حق در روایاتمان معنای بسیار وسیعی دارد.

حق از نظر لغوی به معنای ثابت می باشد و اولین حق پروردگار است (حق تعالی) و وقتی که حق به خداوند متعال اطلاق می شود به معنای ثابت غیر محدود است یعنی ثابتی که مسبوق به عدم نیست بلکه قدیم ثابت است، ثابت است و قادر است و مالک است و همه ملکها و حقیقت ها به او برمی گردد و خلاصه اینکه اولین حق خداوند متعال می باشد.

دومین حق مربوط به چیزهایی است که به خداوند برمیگردد مثل نبوت و امامت که از حقوق ثابت هستند و به جعل شارع و اعتباری نیستند بنابراین تمام حقوق اعتباری نیستند بلکه بعضی از آنها ثابت هستند مثل خداوند متعال و کسانی که با پروردگار ارتباط خاصی دارند مثل امامت و نبوت.

همانطور که عرض شد حق معنای بسیار وسیعی دارد لذا با اینکه بنده ۵ الی ۶ صفحه از معجم مفهرس بحار الانوار درباره حق فهرست نوشته ام به جایی نرسیده ام یعنی بازهم معانی دیگری برای حق غیر از آنها وجود داشت که حالا به عنوان نمونه بعضی از آنها را خدمتتان عرض می کنم؛ حضرت امیر(ع) فرموده اند: «إعرف الحق تعرف أهله» این کلام را حضرت امیر(ع) در جای خاصی بیان کرده اند، دکتر طه حسین در کتاب علی و بنو هاشم می گوید وقتی که حضرت امیر(ع) از مدینه به بصره برای جنگ جمل حرکت کرد عده زیادی همراه حضرت بودند و در بین باهم صحبت می کردند و می گفتند که تا به حالا جنگها در خارج از حوزه اسلام و با کفار بود ولی الآن این جنگ داخل در حوزه اسلام و با همسر پیغمبر(ص) و طلحه و زبیر با آن سوابق می باشد آیا امیرالمؤمنین(ع) با آنها خواهد جنگید؟ و اگر بجنگد ما چه کار باید بکنیم؟ این کلمات به گوش حضرت امیر(ع) رسید حضرت فرمودند این چه حرفهایی است که شما می زنید: «لا يعرف الحق بالرجال بل الرجال يعرف بالحق» برای سنجیدن حق و باطل و برای پی بردن به حق میزان و ملاک اشخاص نیستند بلکه اول باید

حق را بشناسید و بعد اشخاص را با حق بسنجید: «إعرف الحق تعرف أهله» که این جملات بسیار پر معنی و عمیق و دقیق قابل تأمل می باشند. در جایی دیگر گفته شده: «علی مع الحق و الحق مع علی» و حتی گفته شده: «عمار مع الحق». باز در جای دیگر گفته شده: «من صارع الحق صرعه» و یا گفته شده: «بالحق قامت السماوات و الأرض». شعری درباره غدیر خم سروده شد:

و یوم الدوح دوح غدیر خم

أبان له الولاية لو أطیع

که بعد حضرت امیر(ع) فرمودند که من نیز یک شعری به این اشعار ملحق می کنم و آن اینکه:

ولم أری مثل ذاک الیوم يوماً

ولم أری مثله حقاً أضیع

خلاصه اینکه با توجه به مطالب مذکور معلوم می شود که حقوق تکوینی در اسلام بسیار زیاد هستند که ما باید آنها را بشناسیم. حضرت امام(ره) تنها درباره حق اعتباری بحث کرده اند ولی ما در حقوق یک بحث مفصل و مشهورتری را در پیش گرفته ایم تا فکر نشود که حق با حکم یکی است بلکه حق دارای معنای بسیار وسیعی که تا به حالا به گوشه ای از آن اشاره شد می باشد.

خوب و اما در ذهن مردم نیز بین حق و حکم فرق وجود داشته مثلاً در روایتی آمده: «سئل رسول الله (ص)، من أعظم الناس حقاً علی رجل؟ قال: والداه، من أعظم الناس علی المرأة؟ قال: زوجها» همانطور که می بینید در ارتکاز و ذهن سائل اینکه در اسلام حقوقی داریم وجود داشته و بعد از پیغمبر سؤالات مذکور را پرسیده و هكذا، خلاصه اینکه گاهی به خاطر مزیتی که در یک شخصی وجود دارد خداوند برای آن حقی قرار داده است مثل ولایت و گاهی شخصی یک امتیاز خاصی دارد مثلاً خدمت کرده که خوب کسانی که بما خدمت کرده اند مسلماً حق گردن ما دارند و این یک امر فطری و وجدانی و غیر قابل انکار می باشد.

صاحب حق می باشند و خلاصه کلام؛ حضرت امام(ره) که فرمودند حق اعتباری است منظور ایشان حقوقی است که به معاملات مربوط می شود نه مطلق حقوق، خوب این یک مطلبی بود که مقدمتاً خدمتتان عرض شد، بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله ...

و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

حضرت امیر(ع) در خطبه ۲۱۵ نهج البلاغه(فیض الإسلام) فرموده اند: « وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمُ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكُهَا عَلَى أَنْ أَعْصَى اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أُسْلِبُهَا جَلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ » خوب علت این کلام حضرت این است که حتی آن مورچه نیز حق دارد، در عالم خلقت حق حیات و حق استفاده از مواهب طبیعت برای تمام مخلوقین وجود دارد که این حق جعلی نمی باشد بنابراین حق همیشه اعتباری نیست بلکه گاهی حق ثابت است و گاهی فطری است و گاهی اعتباری است.

خوب و اما صاحب وسائل در جلد ۸ و سائل ۲۰ جلدی ص ۳۵۰ بابی را منعقد کرده اند به نام: « باب حقوق الدابة المندوبة والواجبة » که ما یک خبر از این باب را به عنوان نمونه می خوانیم تا اینکه شما ببینید که معنای حق تا چه حدی وسعت دارد، خبر ۶ از باب ۹ از ابواب احکام الدواب فی این خبر است: « محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن الثوفلی، عن السکونی عن أبی عبدالله(ع) قال: للدابة علی صاحبها ستة حقوق: لا یحملها فوق طاقتها، ولا یتخذ ظهرها مجالس یتحدث علیها، و لا یبدأ بعلفها إذا نزل، و لا یسمها، و لا یضربها فی وجهها فإتھا تسبیح، و یرض علیها الماء إذا مرّ به » خوب همانطور که می بینید در این روایت حقوق حیوان بر صاحبش ذکر شده پس معلوم می شود که حق تنها به معنای سلطنت نیست زیرا حیوان بر صاحبش سلطنت ندارد بلکه حق دارد.

بنابراین با توجه به مطالب مذکور تفسیر کردن حق به اینکه فقط به معنای سلطنت باشد تفسیر درستی نیست و امام(ره) نیز این تفسیر را قبول ندارد ولی بسیاری از فقهای ما حق را به سلطنت تفسیر کرده اند در حالی که این چنین نیست بلکه حق تقریباً یک حکم خاصی است و یک پاداش خاصی است که به صاحب حق نسبت به من علیه الحق داده می شود پس حق همیشه به معنای سلطنت نمی باشد بلکه ما باید موارد مختلف را ببینیم و مورد بررسی قرار دهیم زیرا گاهی صغیر و مجنون و حتی حیوانات